

نهضت‌های ملی ایران

(۸۶)

توسعه متصرفات مردآویج

بعد از کشته شدن اسفار پسر شیرویه مردآویج (مردآویز) پسر زیار فرمانروای مطلق سپاه گیل و دیلم گردید آوازه نیکی‌های وی به اطراف و اکناف رسید مردم از هر شهر و ناحیه دسته دسته سوی او رو آوردند و در اندک مدت به اوج قدرت و اقتدار رسید.

پس‌انگاه سرداران سپاه خود را برای تصرف قم . کرج . (۱) برج (۲) . همدان . ابهر . زنجان اعزام داشت .

مردآویج برای تسخیر شهر همدان خواهرزاده خود را با سپاه فراوان گسیل داشت ولی این سپاه کاری نتوانست از پیش ببرد و پس از دادن چهار هزار کشته و از دست دادن سردار خود (خواهرزاده مردآویج) و دیگر سرداران سپاه مجبور به عقب‌نشینی گردید . مردآویج پس از اطلاع بر شکست لشکر اعزامی و کشته شدن خواهرزاده خود به جمع‌آوری سپاه پرداخت و خود عازم صحنه کارزار گردید و پس از جنگی سخت با هارون غریب پسر دائی مقتدر خلیفه عباسی با قهر و غضب

۱- کرج میان همدان و اراک فعلی واقع بوده است .

۲- برج ناحیه‌ای بوده است در اطراف اصفهان .

براین شهر دست یافت (۱) و سپس یکی از سرداران خود بنام ابن علان قزوینی را به طرف دینور که تا همدان سه روز راه فاصله دارد فرستاد. ابن علان دینور را نیز به نصرف در آورد. بهر حال سربازان دلیر مرد آویج تا محل معروف به شجرتین سرحد ولایت جبل و ولایت حلوان که مجاور عراق است پیش رفتند و آوازه دلاوری خود را از نزدیک به گوش خلیفه عباسی که در کنار سرزمینهای تسخیر شده (بغداد) حکومت داشت رساندند .

بدین ترتیب مرد آویج بنیان گذار فعال و پر قدرت سلسله زیاریان یا آل زیار شهرهای مرکزی ایران از جمله قومس و ری و اصفهان و اهواز و قم و کاشان و یزد و زنجان و همدان و طبرستان و گرگان را تسخیر کرد. وی در مشرق ری جیلاباد را طرح افکند و در آن بناها و دیوانها و اطاقهای رفیع و برکه ها و نزهتگاههای شگفت آور به وجود آورد که به بناهای شاهانه ساسانیان مانند بود پروفیسور ولادیمیر مینورسکی مینویسد (۲) :

(زیاریان که از قبیله ارغیش هستند در اصل از گیلان و از اطراف فیان گیلها بوده اند و در نتیجه آنها رانمی توان از دیلمان اصلی بشمار آورد مگر آنکه این نام را تعمیم دهیم. زیرا گیلها خود نیز از بستگان دیلمیان بوده اند نه از اصل آنها و با این وصف خاندان زیاری نخستین سلسله ایرانی است که با وضعی ثابت در مغرب قلمرو سامانیان حکمرانی داشته است. تسلسل رؤسا و امیران

۱- مسعودی در مروج الذهب در ضمن بیان واقعه جنگ مرد آویج در همدان پیکره شیر سنگی را که در جلو دروازه ری و خراسان معروف به (باب الاسد) نصب بوده تشریح و توصیف نموده است .

۲- فرمانروائی و قلمرو دیلمیان ترجمه سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی صفحه ۲۲

از دیلمان می‌بودند پایان‌پذیرفت)

کشته‌شدن مقتدر خلیفه عباسی و آغاز خلافت قاهر بالله

نوشته‌اند در سال ۳۲۰ هجری شخصی بنام مونس خادم برضد مقتدر خلیفه عباسی قیام کرد بیشتر یاران و همراهان مونس بربری بودند وی با سپاه خلیفه بجنگ و ستیز پرداخت. درجه اهمیت این بیکار از آنجا آشکار می‌شود که مقتدر خلیفه عباسی خود بجنگ مونس رفته است مونس پس از جنگ بسیار سختی که بالشگر خلیفه کرد سرانجام در میدان کارزار بمقتدر دست یافت و سرش را از تن جدا ساخت و برنیزه کرد و در بغداد گرداند وی دستور داد تمام لباسهای مقتدر خلیفه عباسی را از تنش در آورند و غریبان در معرض دید مردم بگذارند (۲۷ شوال سال ۳۲۰ هجری) بعد از مقتدر محمد بن احمد معتضد معروف به القاهر بالله بخلافت رسید.

خلع قاهره بالله و آغاز خلافت راضی بالله

نوشته‌اند (۱) قاهر بالله پس از استقرار بر مسند خلافت دستور داد یاران و طرفداران مقتدر را دستگیر کرده و شکنجه کنند برادرزاده خود (فرزند مکتفی) را در اطاقی حبس کرد و در آن را با آجر و گچ مسدود ساخت تا در آنجا بمرد و سیده مادر مقتدر را بگرفت و او را بر دوشه حلق آویزان کرد بعدی که بولش بر صورتش جاری میشد و بهمین حال معذب بود تا بمرد.

در سال ۳۲۱ هجری اباعلی محمد بن علی بن مقله را بوزارت برگزید مدتی بعد او را عزل کرده و محمد بن قاسم بن عبدالله خصیمی وزیر خود نمود. ابن مقله همان کسی است که خط عربی را احداث نمود و خط را از کوفی بعربی نقل کرد.

قاهر بالله همانطور که از اسم وی پیداست مردی سخت‌گیر و بی‌رحم بودی

مونس خادم و جمعی از امیران و فرماندهان دولت عباسیان را بقتل رسانید چون تحمل ادامه این وضع برای درباریان ممکن نبود لاجرم برضد او شوریدند و روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی سال ۳۲۲ هجری بخانه اش ریختند و او را دستگیر ساختند و چشمانش را کور نمودند و سپس از خلافت خلعتش کردند. مدت خلافت قاهر بالله یکسال و شش ماه و شش روز طول کشید.

نقل شده است از مردی که گفت من در مسجد جامع منصوری در بغداد نماز میخواندم که ناگاه مرد نایبائی را دیدم که جبهٔ کهنه‌ای دربر داشت که بسیار پاره شده بود همینقدر آستری از آن با قدری پنبه و لائی بچشم میخورد، شنیدم که میگفت ای مردم بر من تصدیق کنید همانا که من دیروز امیر المؤمنین بودم امروز از فقراء مسلمین میباشم، پرسیدم که کیست این شخص؟ گفتند قاهر بالله عباسی است.

بعد از خلع قاهر بالله محمد بن جعفر معروف به الراضی بالله بخلافت نشست (پنجم جمادی الاولی سال ۳۲۲ هجری)

آرزوهای ملی مرد آویج و مرگ نایب‌نگام وی

مرد آویج پسر زیار که بی تردید یکی از چهره‌های بسیار درخشان تاریخ نهضت‌های ملی ایران بشمار میرود همواره خیال تجدید عظمت دیرین کشور ایران و کسب استقلال ملی و منقرض کردن خلافت عباسیان را در سر می‌پروراند.

وی در نظر داشت هرگاه بین‌النهرین را فتح کند مدائن را آباد و کاخ‌های کسری را از نو بسازد در اجرای این منظور بعبدالله و هبان که حکومت اهواز را باو داده بودند نوشت که ایوان مداین و طاق کسری را تعمیر کند و بهمان هیئت و صورتی

که در زمان انوشیروان داشته در بیاورد. در آن نامه متذکر شده بود که خود او در وسط منتظر خواهد ماند تا این دستور پایان پذیرد. (۱)

بهر حال این فرمانروای مقتدر ایرانی اگر چه برای پیشرفت کار خود مسلمان شده بود ولی معلوم می‌شود مانند برادر خود و شمشگیر و امیر پیشین خودش اسفاریز شیرویه پای بند کیش زرتشت بود و می‌خواست آئین پادشاهان ساسانی را زنده کند بهمین جهت بادر بار خلافت عباسیان سخت مخالف بود و از تازیان نفرت داشت.

بدین ترتیب بطوریکه معلوم می‌شود مرد آویج در مدت حکومت کوتاه خود همواره در احیای آداب و رسوم و سنت‌های ملی ایران کوشیده است نوشته‌اند (۲) وی در برگزاری جشن نوروز و سده و دیگر اعیاد ملی ایران علاقه‌ای و افزاز خود نشان میداد از همه مهمتر برای برگزاری جشن سده که سنت ارزنده آتش‌افروزی است اهمیت و کیفیت خاصی قائل می‌شد و در اجرای این رسم ملی بود که در سال ۳۲۳ هجری دستور داد همیزم فراوانی در بیرون شهر اصفهان در دو طرف راینده رود گرد آورند و آتشی آماده کنند که هیچ کس مانند آنرا ندیده و نه شنیده باشد طبق فرمان وی آلات نفت‌اندازی و آتش‌افروزی و آتش‌بازی و کسانیکه در این امور مهارت دارند گرد آمدند و شمعهای بزرگ آماده کردند. در اطراف اصفهان کوه و تپه‌ای نماند که پشته‌های همیزم برای آتش زدن در آن تعبیه نکرده باشند محل نشستن مرد آویج را در فاصله دوری قرار داده بودند که حرارت آتش او را ناراحت نکند.

کلاغ و مرغ شکاری بسیار صید کردند و پهای و منقار آنها پوستهای گردو پراز نفت و وسایل آتش‌سوزی دیگر بستند تا در ساعت معین آتش از همه جا از

زمین از کوه از هوازبانه بکشد. چون همه اینها آماده شد مرد آویج برای باز دید آمدولی این وسائل عظیم در نظرش کوچک جلوه کرد و آنرا نسبت بخود و همتش توهمین دانست پس باناراحتی و خشم بیرون رفت. در این موقع گماشتگان مرد آویج که جان خود را در خطر دیدند برای کشتنش هم رأی شدند ولی حسین بن محمد عمید آنرا ترمیم کرد.

مرد آویج دیگر بار گماشتگان خود را که ترك بودند و از آنان بدبین گشته بود بکشتن تهدید کرد متأسفانه همین شدت عمل باعث مرگش شد. بعد از این واقعه مرد آویج بحمام رفت و از فرط خشم نگاهبان را از آنجا بیرون کرد ترکان که در این موقع او را تنها و بی اسلحه دیدند بحمام ریختند و سردار لایق و نام آوری را که آرزو داشت استقلال ملی ایران را بهر قیمتی که هست بدست آورد ناکام بقتل رساندند.

ولی علت اصلی قتل وی را چنین باید دانست وی چون در صدد لشکر کشی بغداد و برانداختن خلافت عباسیان بود دستگاه خلافت عباسیان سه تن از سرداران غیر ایرانی وی را بوسیله زرتطمیع کرده و آنان را بنعمت خویش امیدوار ساخت. تا خون مرد آویج را بریزند. مرد آویج هیچگاه شمشیر خویش را از خود دور نمی کرد حتی موقعی هم که بحمام میرفت قبلا شمشیر خویش را در میان لوازم حمام معاینه میکرد در همین ایام وی روزی بگرما به رفت پس از ورود بحمام ناگهان هیاهویی شنید و حشت زده بطرف جائی که شمشیر و لباسهای خویش را نهاده بود شتافت و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید لیکن دید تیغه شمشیرش را با یک شمشیر چوبین عوض کرده اند ناگهان مهاجمین که بیش از صد تن بودند در حالی که چند تن از سرداران ترك آنها را رهبری میکردند بگرما به هجوم بردند در این موقع مرد آویج بی اسلحه طاس مسین حمام را سپر خود ساخت و با چند تن از آنان در

آویخت و بخاکشان افکند ولی سرانجام از پای درآمد و کشته شد.

دو تن از خیانتکاران اسیر شدند و بقیه بی‌غداد گریختند و مزد خود را از خلیفه عباسی گرفتند و بدین ترتیب در اثر سیاست غدارانه بغداد مرکز استعمار و استثمار آن دوره این سردار نام آور ملی ایران نیز در راه کسب استقلال و وطن‌شهادت رسید و نام وی در تاریخ زرین نهضت‌های ملی ایران ثبت و جاویدان گردید. جسد مرد آویج رایارانش به ری بردند و در محلی نامعلوم دفن کردند «۳۲۳ هجری تردیدی نیست که ایرانیان وطن‌پرست بویژه دیلمیان دلیر و وفادار با افکار و اقدامات مرد آویج موافق بودند و بهمین جهت او در همه حال یاری میکردند و نسبت بوی احترام خاصی قائل میشدند بطوریکه پس از قتلش نیز حقیقتاً و احترام خود را نسبت باو نشان دادند هنگامی که جنازه وی را از اصفهان به ری حمل میکردند دیلمیان از چهار فرسنگی ری با پای برهنه اطراف تابوت او حرکت میکردند و فاداری سپاه دیلم نسبت بمرد آویج با اطاعت بدون چون و چرا از برادرش و شمگیر بیشتر ثابت گردید.»^۱

در تاریخ گزیده نیز درج است که ابن‌العمید وزیر مرد آویج مرقد او را از اصفهان بردوش اکابر به ری فرستاد و بگور کرد.

دوره حکومت و شمگیر یاری

پس از کشته شدن مرد آویج «مرد آویز» مؤسس و بنیان‌گذار فعال و وطن‌پرست دولت زیاریان برادرش و شمگیر که در آن زمان در ری حکومت میکرد بجای وی بفرمانروائی نشست.

و شمگیر در دوره فرمانروائی خود دچار مشکلات و معضلات فراوانی شد

۱- شاهنشاهی عضدالدوله تالیف علی اصغر فقیهی صفحه ۲۰ به نقل از همدانی

و اختلاف و جنگ‌های پیاپی بین او و دولت آل بویه «دیلمیان» که شرح تأسیس و استقرار آن در مرکز ایران در ورق‌های آینده این تألیف بتفصیل خواهد آمد و همچنین دولت سامانیان و سرداران و گردن‌کشان این دوره بوقوع پیوست.

هرچند ابتدا شکست سختی به حسن بویه ملقب بر کن‌الدوله که از طرف برادر خود عمادالدوله در صد فتح‌ری بر آمده بود وارد آورد ولی سرانجام چنانکه خواهیم دید قسمتی از متصرفات دولت آل زیار «زیاریان» از جمله اصفهان وری و همدان قزوین و قومس از دست رفت.

قیام ماکان پسر کاکي

بطوریکه نوشته‌اند «۱» در این زمان ماکان پسر کاکي که یکی از سرداران معروف بشمار میرفت بر ضد دولت سامانیان و آل زیار در ولایت قوس که شامل شهرهای سمنان و دامغان و شاه‌رود حالیه میشود بر ضد دولت سامانیان و آل زیار علم‌طغیان بر افراشت و با استقلال فرمانروائی آغاز کرد. امیر نصر سامانی یکی از فرماندهان لشکر خود بنام ابوعلی چغانی را بمنظور مقابله و سرکوبی ماکان پسر کاکي بسرزمین قومس اعزام داشت. ابوعلی چغانی ماکان را سخت در محاصره افکند. ماکان که بکلی مستاصل شده بود از ابوعلی امان خواست و ابوعلی هم حاضر بصلح با وی گردید.

لیکن ماکان در این میان فرصتی یافت و بجانب طبرستان فرار کرد مقصود از رفتن ماکان بطبرستان این بود که برای جنگ با ابوعلی چغانی ازوشمگیر پسر زیار فرمانروای دولت آل زیار «زیاریان» کمک بخواهد.

وشمگیر دعوت ماکان را اجابت نمود و با سپاه تحت فرماندهی خود به قومس وری عزیمت کرد. و در محلی بنام اسحق آباد با ابوعلی چغانی مصاف دادند

امام‌اکان از این تدبیر خودسودی نبرد و ابوعلی چغانی سپاهیان وی را هزیمت داد و خود ماکان و عده‌ای از افراد سپاه او نیز کشته شدند.

ابوعلی دستور داد سر ماکان پسر کاکای را از تن جدا کردند و بیخارا پایتخت دولت سامانیان بردند لیکن وشمگیر زیاری از معرکه رهائی یافت و بطبرستان عزیمت کرد.

جنگ ابوعلی چغانی با وشمگیر زیاری

وشمگیر زیاری دومین فرمانروای دولت آل زیار «زیاریان» پس از ورود بطبرستان عدم اطاعت خود را از دولت سامانیان اعلام داشت.

ابوعلی پس از آگاهی بر این واقعه ازری عازم طبرستان گردید و ساریه «ساری» را که وشمگیر در محاصره گرفته بود از چنگ وی درآورد و بجنگ و ستیز با وشمگیر پرداخت در اثر این جنگ وشمگیر بکلی مستأصل و پریشان شد و جمیع متصرفات خود را از دست داد ولی بر اثر فرار سیدن فصل زمستان هر دو طرف دست از جنگ کشیدند و مایل بتوافق و صلح گردیدند سرانجام طبق مصالحه‌ای که بعمل آمد وشمگیر متعهد گردید که بتابعیت دولت سامانیان درآید و دیگر اظهار عدم اطاعت نکند. ابوعلی پس از این واقعه بگرگان رفت و در آنجا خیر یافت که امیر نصر سامانی در بخارا فوت کرده است (۳۳۱ هجری).

اختلاف وشمگیر زیاری با حسن فیروزان

وشمگیر زیاری بعد از شکست در جنگ با ابوعلی چغانی برای جمع آوری قوا و طلب مساعدت بنزد حسن پسر فیروز شاه پسر عموی ماکان کاکای رفت ولی حسن پسر فیروز شاه «فیروزان» حاضر بیاری وشمگیر نگردید و همین موضوع باعث نفاق و دشمنی شدید در بین آنان گردید و سالها جنگ و جدال پرداختند تا سرانجام بطوریکه خواهد آمد وشمگیر غالب گردید.

وشمگیر پس از ناامید شدن از بیاری حسن فیروزان بجزان عزیمت کرد و تن باطاعت دولت سامانیان دادمدتی بعد از این حسن فیروزان بمنظور جنگ با

وشمگیر با سپاه خود رهسپار گرگان گردید. وشمگیر بجنگ حسن فیروزان شتافت ولی سرانجام شکست خورد و ناگزیر بنیشابور هزیمت یافت و از آنجا بیخارا رفت تا برای دفع حسن فیروزان از دولت سامانیان استمداد جوید. نوشته اند «۱» امیرنوح بن نصر سامانی مقدم وشمگیر را گرامی شمرد و در حق وی احترام تمام رواداشت امیر سامانی بعد از مدتی شخصی بنام قراتگین را همراه با عده ای از سپاهیان خود برای رفع غائله حسن پسر فیروزان بسوی گرگان و طبرستان گسیل داشت و سرانجام وشمگیر بیاری دولت سامانیان در سال ۳۳۳ هجری گرگان و طبرستان را از حسن فیروزان بازستاند و دوباره بفرمانروائی مشغول گردید.

سالهای آخر حکومت وشمگیر زیاری

وشمگیر هنوز از کار حسن پسر فیروزان فارغ نشده بود که دچار تاخت و تاز امیران آل بویه «دیلمیان» گردید که میخواستند دایره متصرفات خود را توسعه دهند. وشمگیر ناچار از منصور پسر نوح سامانی که بعد از برادرش عبدالملک بسلطنت رسیده بود استمداد جست منصور در سال ۳۵۷ هجری سردار معروف خود ابوالحسن سیمجور را بیاری وشمگیر بگرگان فرستاد.

این سردار هنگامی بگرگان رسید که وشمگیر وفات یافته و درباره مرگ وشمگیر نوشته اند «۲» روزی وشمگیر براسبی سوار شد و از شهر بیرون رفت در این هنگام با گرازی روبرو شد و اسبش رم کرد و او را بزمین انداخت و وشمگیر در اثر همین اتفاق بدرود حیات گفت.

بعد از مرگ وشمگیر پسرش بیستون یا بهستون بفرمانروائی دولت زیاریان رسید و تا سال ۳۶۶ هجری حکومت کرد.

(دنباله دارد)

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۹۸

۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد دوم صفحه ۳ و ۴